

## گفتمان‌های

# جهانی‌شدن

## ملاحظات مقدماتی

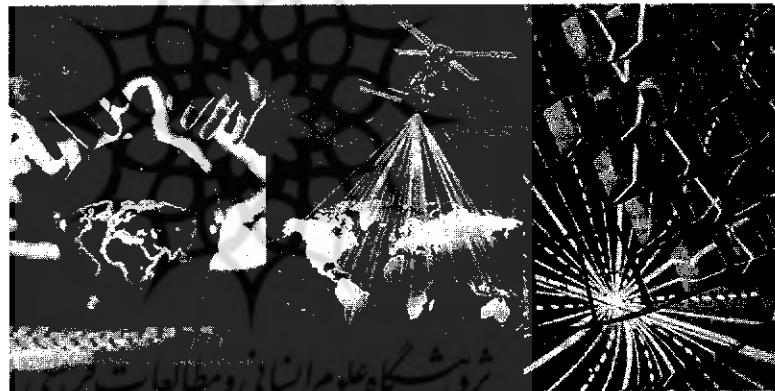
نویسندگان: رولند روبرتسون - حبیب هاک خندکر

مترجم: دکتر محمود شهابی

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

### چکیده

واژه «جهانی‌شدن» به قدری مهم شده و با چنان معانی متفاوتی مورد استفاده قرار گرفته است که یک نظریه عمومی در خصوص جهانی‌شدن، باید گفتمان‌های گوناگونی را در خود بگنجاند. بارزترین مورد استفاده کنونی از واژه جهانی‌شدن، بدون شک در رابطه با گسترش اقتصاد بازار آزاد است. دلایل خاصی در این باره وجود دارد که چرا تلقی اقتصاد محور از جهانی‌شدن، حداقل در کوتاه مدت، مقبولیت گسترده‌ای یافته است. این وضع با وجود سابقه طولانی‌تر به کارگیری واژه جهانی‌شدن، در مباحث جامعه‌شناختی روی داده است. گفتمان‌های اصلی که ما در این مقاله مورد بحث قرار می‌دهیم، شامل گفتمان‌های منطقه‌ای، آکادمیک، ایدئولوژیک، سیاسی و نیز گفتمان‌های جنسیتی هستند. مقصود کلی این مقاله، رد تقلیل‌گرایی گفتمان‌های خاص گرا و در عین حال، تأیید اهمیت آن‌هاست.



### اهمیت گفتمان‌ها

در سال‌های اخیر، شاهد افزایش قابل ملاحظه استفاده از واژه «جهانی‌شدن» بوده‌ایم. این واژه در بسیاری از متون به منظور اشاره تلویحی و مبهم به تغییراتی به کار می‌رود که کل جهان را در بر گرفته‌اند. این برداشت از جهانی‌شدن با بسیاری از مضمون‌های بحث میان جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان در خصوص جهانی‌شدن و مسائل وابسته به آن که در واقع در طول ۳۰ سال گذشته بسط یافته، کاملاً در تضاد است. گرچه بعضی جامعه‌شناسان در سال‌های اخیر مدعی شده‌اند که جهانی‌شدن

جهانی‌شدن انجام داده‌اند، در حال حاضر از «جهانی‌شدن» چنان غیر دقیق و منفی سخن گفته می‌شود که دانشمندان جدی این حوزه مطالعاتی، با کار دشوار حفظ جدیدیت روشنفکری خود در برابر کاربرد غیر دقیق و اغلب بسیار ایدئولوژیک این واژه مواجهند. در واقع وضعیت فعلی در رابطه با جهانی‌شدن یک نمونه مهم معاصر است که نشان می‌دهد، مفاهیم و نظریه‌ها ابتدا در علوم اجتماعی به طور جدی مطرح می‌شوند و بعدها در «دنیای واقعی» به نحوی مورد استفاده قرار می‌گیرند که فایده و کارایی تحلیلی و تفسیری آن‌ها را به مخاطره

مفهومی بسیار مهم است و پیامدهای بسیاری برای حال و آینده جامعه‌شناسی دارد، فایده آن از جنبه تحلیلی، قابلیت اطمینان خود را به تدریج از دست می‌دهد. به عقیده ما همه موارد استفاده از مقوله جهانی‌شدن را باید مستقیماً بررسی کنیم و در صورت امکان، آن‌ها را در یک نظریه عمومی تغییر و به طور اخص نظریه جهانی‌شدن بلند مدت تلفیق کنیم.

بنابراین باید ابتدا به شیوه‌ای نظام‌مند به موضوع گفتمان‌های جهانی‌شدن بپردازیم. با وجود تلاش‌هایی که جامعه‌شناسان برای ارائه مفهومی دقیق، تحلیلی و چند بعدی از

می اندازد.

در مورد «جهانی شدن» چنین مخاطره‌ای واقعاً مشکل ساز است، زیرا در سال‌های اخیر، این واژه در سر تا سر جهان معانی ضمنی بسیار منفی یافته است. کاربرد جهانی شدن به عنوان یک واژه ناشایست به سرعت در حال جهانی شدن است: «جهانی شدن جهانی شدن»<sup>۱</sup>. گرچه، واژه «جهانی شدن» وقتی جهانی می‌شود، معانی خاصی را در متون متفاوت به خود می‌گیرد. این امر در واقع با عقیده خود ما در مورد جهانی شدن که اساس آن رابطه مستمر و پیچیده میان عام و خاص است، مطابقت دارد. جهانی شدن به یک واژه تقریباً عام تبدیل شده است و در همان حال معانی خاص را در مناطق، جوامع و رشته‌های گوناگون دارد. طرح هر نظریه‌ای در خصوص جهانی شدن، می‌باید واجد این ملاحظات باشد.

در پرداختن به مسأله گفتمان‌های جهانی شدن، قصد نداریم «خلوص» تحلیل دانشگاهی را حفظ کنیم. بر عکس، عقیده راسخ داریم که کارهای اخیر انجام شده توسط جامعه شناسان در مورد آنچه که می‌توان «صورت بندی جهان» نامید، پیامدهای مسلمی برای فهم عمومی و روزمره از جهان معاصر در بر دارد. از این نظر، اغلب کارهای اخیر در مورد موضوع مشکل ساز جهانی شدن را می‌توان «انتقادی» محسوب کرد. به طور مشخص، بخش عمده این کارها معطوف به روشن کردن پیچیدگی‌های چیزی است که عده‌ای آن را «جامعه جهانی» نامیده‌اند (گرچه ما در مورد صحت کاربرد این واژه خاص تردیدهایی داریم)؛ با این امید که عموم انسان‌ها بتوانند این پیچیدگی‌ها را درک کنند و در دام‌های تقلیل‌گرایی و ساده‌انگاری که گفتمان‌های زیر (که گزیده‌ای از آن‌ها را به اختصار در این مقاله توضیح می‌دهیم) آن‌ها را به وجود می‌آورند، گرفتار نشوند.

البته این گفته که جهان معاصر بسیار پیچیده است، کلیشه‌ای است. گفتمان‌هایی که در این جا به اختصار مطرح می‌کنیم، این پیچیدگی را به یک عامل و یا مجموعه بسیار کوچکی از عوامل کاهش داده‌اند. به اعتقاد ما می‌باید راهبردهای تحلیلی پیچیده سازی وجود داشته باشد. اغلب گفته شده است که یکی از وظایف علم (در این مورد علوم اجتماعی) کاهش پیچیدگی است و در واقع کم کردن از پیچیدگی، ویژگی فراگیر زندگی بشر به حساب می‌آید. با این حال و به ویژه در عرصه گسترده مطالعات مربوط به جهانی شدن، لازم است قبل از آن که به ساده سازی پردازیم، درجه پیچیدگی را نشان دهیم. به عبارت دیگر، قبل از پرداختن به ساده سازی

تلویزیون، ارتباطات اینترنتی و بعضی محافل دانشگاهی، هیچ تعریف روشنی از آن ارائه نمی‌شود. ولی در بسیاری موارد به نظر می‌رسد که معنایی شبیه به این داشته باشد: ترکیبی از توافقات مربوط به تجارت آزاد، اینترنت و ادغام در بازارهای مالی که مرزها را از بین می‌برد و جهان را در یک بازار واحد، سودآور، ولی بی رحم از نظر رقابت، یکپارچه می‌کند (فریدمن، ۱۹۹۶).

این نقل قول از نشریه نیویورک تایمز است که نویسنده در آن از «واکنش علیه جهانی شدن» سخن می‌گوید و جهانی شدن را به قطار بی ترمزی تشبیه می‌کند که هرچ و مرج ایجاد می‌کند. همچنین، فریدمن این واکنش را دارای بعد جهانی می‌داند و مثال‌هایی

### زنان علاقه مند به جهانی شدن، گرایش بیش تری دارند که جهان را یک با همستان بدانند



باید به موضوع پیچیده سازی پردازیم. گفتمان‌هایی که در این جا مطرح می‌کنیم، شامل پیش فرض‌های ساده انگارانه در مورد جهانی شدن و ویژگی‌های آن است. این گفتمان‌ها در این حد در معنای دقیق کلمه، پیچیدگی را به سادگی تقلیل نمی‌دهند بلکه آن‌ها با واژه‌های ساده انگارانه آغاز می‌کنند و به همان شکل در جا می‌زنند.

### جهانی شدن: واژه و مفهوم

شاید بارزترین نکته در مورد استفاده جاری از واژه «جهانی شدن»، این باشد که با وجود به کار گرفته شدن آن در روزنامه‌ها، کتاب‌ها، مجلات، برنامه‌های رادیو

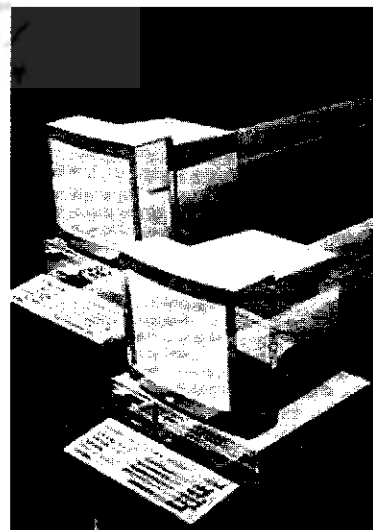
را در خصوص اتحادیه‌های کارگری اروپا، طرفداران بیوکانتن در آمریکا و بازنشستگان فرانسه ارائه می‌دهد. البته مثال‌های دیگری هم می‌توان مطرح کرد؛ از جمله روشنفکران و سیاستمداران جوامع آمریکای لاتین، هم‌تایان آن‌ها در اروپای مرکزی و شرقی، جنوب شرقی و شرق آسیا، واتیکان و رهبران کاتولیک کشورهای گوناگون مانند برزیل، دانشجویان آمریکایی آفریقایی تبار و امثال آنان. همین واکنش‌هاست که ما در حال حاضر علاقه خاصی به آن‌ها داریم.

اغلب شرکت کنندگان ناآگاه در بحث‌های جهانی شدن، این واژه را معادل همسان سازی جهانی می‌دانند و یا آشکارا

برآن تأکید می‌ورزند. متأسفانه این دیدگاه را حتی کسانی که ادعا می‌کنند دانشمند علوم اجتماعی هستند، قبول دارند. تعداد مثال‌هایی که ما می‌توانیم در این جا ارائه کنیم، آن قدر زیاد است که در این مقاله کوتاه ذکر نام آن‌ها امکان‌پذیر نیست. به طور کلی خطر اصلی، ظهور شکلی از «حرکت‌های سیاسی» جهانی است که ساده‌انگارانه اعلام می‌کند، هویت‌ها، فرهنگ‌ها و سنت‌های محلی و ملی از سوی نیروهای عظیم همسان‌سازی به شدت تهدید (و یا نابود) می‌شوند.

ولی جهانی شدن نه تنها نابودکننده نیست، بلکه در واقع موجب ترویج و «ابداع» تفاوت و تنوع می‌شود. (رابرتسون، ۱۹۹۵). ولی این به معنای انکار درجه بالای هم‌شکلی جوامع گوناگون در اواخر قرن بیستم، از نظر ترتیبات نهادی نیست. در عین حال، این هم‌شکلی به معنای همانندندی جهانی نیست، زیرا گرچه بسیاری از نهاد‌های دولت - ملت‌های معاصر الگوهای یکسانی دارند، اما تفاوت‌های محلی بسیاری وجود دارد.

در جهانی شدن، فراگرد پیچیده درهم‌تنیدگی، همانندندی و تفاوت و یا به بیان دیگر، درهم‌تنیدگی جهان شمولی و خاص



گرایی وجود دارد (رابرتسون، ۱۹۹۲). در جامعه‌شناسی از گذار زمانی و بطئی از خاص‌گرایی به جهان‌شمولی سخن می‌گویند. ولی اینک لازم است، ملاحظات مربوط به فضا و همزمانی را در تفکر خود وارد کنیم و به طور کامل فضای خاص‌گرایی و تفاوت‌ها را بررسی کنیم. این نقطه شروع اصلی نظریه‌پردازی ما در مورد جهانی شدن است. این نظریه مبتنی بر این گزاره است که اکثر گفتمان‌های معاصر در مورد جهانی شدن، این فراگرد را به روندهای جهان‌شمول و همسان‌سازی تقلیل می‌دهند و سپس از روندهای خاص‌گرا و تنوع‌ساز به عنوان نقطه شروع حمله به بخش اول معادله استفاده می‌کنند.

در این مقاله می‌خواهیم نظریه‌پردازی در مورد گفتمان جهانی شدن را با توجه به موارد زیر آغاز کنیم: ۱. زمینه‌های منطقه‌ای یا تمدنی؛ ۲. رشته‌های دانشگاهی؛ ۳. اختلافات اپیدئولوژیک؛ ۴. حوزه گفتمان‌های مبتنی بر جنسیت در رابطه با جهانی شدن.

بحث در مورد گفتمان‌های جهانی شدن شامل بررسی پیش‌فرض‌ها و کانون‌های لفاظی «گفت و گوی جهانی شدن» است. با وجود ابداع نظریه‌های نسبتاً جامع در مورد جهانی شدن در سال‌های اخیر، واقعیت این است که جهانی شدن به صورت‌های متفاوت و برای هدف‌های گوناگون مورد استفاده قرار گرفته است. هر تلاش جدی برای نوشتن مطلب جامع در خصوص جهانی شدن در اواخر قرن بیستم، باید عدم پیوستگی و پیوستگی بین گفتمان‌های خاص و ماهیت آن‌ها را در نظر بگیرد. ما در این جا تفاوت‌های میان گفتمان‌های جهانی شدن را بررسی می‌کنیم و آن‌ها را به چالش فزاینده تولید نظریه‌ای در مورد جهانی شدن که از اطلاعات تاریخی خوبی برخوردار باشد،

ربط می‌دهیم. با توجه به تنوع موارد استفاده از واژه جهانی شدن چنین کاری ترسناک به نظر می‌رسد. با این حال، ما بر کار خود پافشاری می‌کنیم. چنان که پیش‌تر گفتیم، موضوعی کردن مسائل گفتمان‌های متفاوت، به ویژه گفتمان‌های منطقه‌ای یا تمدنی، در واقع بررسی رابطه میان جهان‌شمولی و چنین خاص‌گرایی در مقیاس جهانی است. چنین گفتمان‌هایی تا حدودی اقتباس محلی مفهوم جهان‌شمول جهانی شدن است.

شایان ذکر است که در سه بازدید رابرتسون از ژاپن در سال‌های ۱۹۸۶، ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸، ژاپنی‌ها «جهانی شدن» را معمولاً «بین‌المللی کردن» ترجمه می‌کردند. ظاهراً در ژاپن مفهوم جهانی شدن تا اواخر دهه ۱۹۸۰ به طور وسیع مورد استفاده قرار نمی‌گرفت و بیش‌تر مقوله محدود جهانی شدن اقتصادی را شامل می‌شد. برعکس، رویکرد رابرتسون از اواخر دهه ۱۹۶۰ جنبه‌های فرهنگی، سیاسی و دیگر جنبه‌های جهانی شدن را از منظر تاریخی بلند مدت لحاظ کرده است.

بنابراین، رویکرد نامبرده از نظر تحلیلی و تاریخی جامع است و نقش تمدن‌های گوناگون را در تاریخ جهان و ساختن جهان مدرن بررسی می‌کند. این بدان معنی است که فرهنگ صرفاً برای اشاره به واکنش علیه جهانی شدن اقتصادی مورد توجه قرار نگرفته است، بلکه در این رویکرد، فرهنگ در معنای وسیع آن، یکی از جنبه‌های اساسی جهانی شدن دانسته شده است.

عبارت نسبتاً رایج جهانی شدن فرهنگ، به هیچ وجه دغدغه عوامل فرهنگی را در ما به وجود نمی‌آورد. زیرا چنین فرمولی، این عقیده را القا می‌کند که همسان‌سازی فرهنگ در گستره جهان در حال روی دادن است. گرچه این برداشت تا حدودی درست است، اما یقیناً به منازعات فرهنگی گذشته و جاری



برای تأکید می‌ورزند

اغلب شرکت کنندگان ناآگاه در بحث‌های جهانی شدن، این واژه را معادل همسان‌سازی جهانی می‌دانند و با آشکارا

می‌شوند.

با این حال، اغلب شاهدیم که در سطح جهان، جهانی شدن را موجی می‌دانند که تمام جهان را در می‌نوردد، خصالت‌های محلی را از بین می‌برد و حتی حاکمیت ملی را تضعیف می‌کند. این عقیده که جهانی شدن خودمختاری دولت - ملت را تضعیف می‌کند، بسیار عجیب است. زیرا دولت - ملت‌ها در سر تا سر جهان از نظر شکل، وجوه اشتراک بسیاری دارند و داشتن این مشابهت‌ها به دلیل وجود فرهنگ جهانی مربوط به «دولت - ملت» بودن است (مایر: ۱۹۸۰). به بیان ساده جهانی شدن، دولت - ملت را به یک بازیگر قوی در عرصه جهانی تبدیل کرده است. این ادعای تجربی، با نظریه مرسوم که می‌گوید: «جهانی شدن دولت - ملت را نابود می‌کند»، در تضاد

است. به بیان دقیق‌تر، هر دو روند، در مسیر جهان بدون مرز حرکت می‌کنند و در همان حال دولت - ملت را تقویت می‌کنند. احزاب و جنبش‌های ملی گرا در سال‌های اخیر بسیار برجسته بوده‌اند و لفاظی‌های سیاسی ملی‌گرای و نیز علاقه دانشگاه‌ها به ملی‌گرایی، قوی بوده است. ممکن است رشد احساس ملی‌گرایی، به دلیل آن که شکلی از مخالفت با جهانی شدن است، تا حدودی مشروعیت محلی بیابد. ولی توسعه تاریخی ملی‌گرایی چنان با تاریخ مدرن جهانی شدن عجین است که موضوع را به فرایندی پیچیده‌تر از حد تصور تبدیل کرده است. دولت - ملت به عنوان بُعدی از جهانی شدن شکل گرفته و یک فراگرد تاریخی بلند مدت، به حساب می‌آید. ملی‌گرایی را تحولات جهانی (و نه فقط تحولات سطح جهان) تسهیل کرده‌اند. از این گذشته، اصل تعیین سرنوشت ملی، همچنان اصل مشترک ولی مورد نزاع محسوب می‌شود؛ اصلی که همچنان پابرجاست، ولی در سطح جهانی

تلاش می‌کنند که مقوله تفاوت را در سطح جهان نهادینه کنند (رابرتسون، ۱۹۹۵). به عبارت دیگر، در جهان معاصر بسیاری از کشورها به طور فزاینده‌ای، «آرزوی منحصر به فرد بودن» و به عبارت دیگر تنوع را در سر دارند.

منحصر به فرد بودن چنان که پیش‌تر مشاهده کردیم، در بافت فرهنگ جهانی که شباهت‌ها را در سازمان‌ها و رویه‌های کل جهان تسهیل می‌کند، در حال روی دادن است (مایر و همکاران، ۱۹۹۶). گرچه سخن گفتن از مقاومت محلی در برابر جهانی شدن به ویژگی اساسی آن «حرکت سیاسی» جهانی تبدیل شده است، اما فراگیر شدن این روند نشان می‌دهد که دفاع از «محلی» یا ترویج آن یک پدیده «جهانی» است. انکار جهانی بودن «محلی»<sup>۲</sup> از ویژگی‌های اساسی «آگاهی کاذب» است. یعنی انکار این واقعیت «محلی» که ایده‌های مربوط به شرایط محلی و بومی، در انواع متفاوتی از سازمان‌ها و جنبش‌های بین‌المللی و فراملی باز تولید

جهان توجهی ندارد. مشخص‌تر آن که، دیدگاه ما در مورد جهانی شدن این منازعات را هم شامل می‌شود. در مجموع، درگیری‌ها و منازعات و تنش‌ها، ویژگی‌های اساسی جهانی شدن هستند. نکته اصلی این است: این مناقشات نه تنها در جهان روی می‌دهند بلکه از عوامل اصلی شکل‌گیری جهان به عنوان یک مکان واحد هستند (رابرتسون، ۱۹۹۲)؛ حتی اگر تنوع‌های خاص در موضوعات جهان شمول را کنار بگذاریم.

جهانی شدن در ابتدای ترین معنای خود به مفهوم کوچک شدن جهان از یک سو و افزایش سریع در آگاهی نسبت به کل جهان از سوی دیگر است. جهانی شدن معاصر شرایط جهانی خاصی را به وجود آورده است که در آن تمدن‌ها، مناطق، دولت - ملت‌ها، ملت‌های واقع در یک کشور یا فراتر از مرز آن و مردم بومی، به طور فزاینده‌ای برای ساختن تاریخ و هویت خود (یا حداقل تصاحب مجدد منتخبی از رسوم خود) در فشار هستند. در واقع، نیروهای متنوعی

در مورد آن مناقشه وجود دارد. این واقعیت که جهانی شدن اینک به نماد تضعیف یا عبور از یکپارچگی ملی تبدیل شده است، به ما اجازه نمی‌دهد که این واقعیت مهم را انکار کنیم.

وقتی جهانی شدن یک موج ویرانگر معرفی می‌شود، اغلب از واژه‌های اقتصادی و یا سیاسی - اقتصادی استفاده می‌شود. از جمله این که شکل جدیدی از امپریالیسم اقتصادی و فرهنگی، غربی شدن، آمریکایی شدن و یا صرفاً شکل جدید استعمار است. ولی باید توجه کرد که جنبش‌های اجتماعی مخالف ابعاد اقتصادی و دیگر ابعاد جهانی شدن، به طور فزاینده‌ای در ایالات متحده و دیگر جوامع غربی شکل گرفته‌اند. بنابراین کشورهای غیر غربی در جنبش‌های ضد جهانی شدن تنها نیستند. در واقع این جنبش‌ها در کشورهای غربی رشد بیش تری دارند و بهتر سازماندهی شده‌اند. از منظر نظریه جهانی شدن، احساسات یا جنبش‌های ضد جهانی شدن را باید ویژگی قابل توجه دوره جهانی معاصر و ویژگی مهم روند کلی جهانی شدن دانست. این که این جنبش‌ها ادعا می‌کنند، کاملاً ضد جهانی شدن هستند، نشان می‌دهد که یک بیداری و آگاهی از پدیده جهانی شدن رویه افزایش است. مخالفت با «جهانی شدن» نوعی تناقض نماست. رشد این مخالفت یا مقاومت، آگاهی از کل جهان را تشدید می‌کند و توسعه می‌دهد. آگاهی جهانی (به عنوان جزء اساسی جهانی شدن) در جریان مخالفت با جهانی شدن رشد و نمو می‌یابد.

به این ترتیب، باید پذیرفت که رشد جنبش‌های ضد جهانی شدن، نظریه پردازی در این خصوص را با چالش بیش تری مواجه می‌سازد. این واقعیت که بعضی جنبش‌های ضد جهانی شدن به صورت فراملی سازماندهی می‌شوند، ماهیت این چالش را نشان می‌دهد. در هر حال، جنبش‌های ضد جهانی شدن عمدتاً در سطح بین‌المللی یا فراملی و غیر

دولتی سازماندهی می‌شوند. سازماندهی بین‌المللی مردم بومی، یکی از نمونه‌های جالب آن است.

بیش تر کارهای نظری جامعه‌شناسان در خصوص جهانی شدن، توسط جامعه‌شناسان بریتانیایی، اسکاتلندی‌نوی، استرالیایی و معدودی از آمریکایی‌ها انجام شده است. این امر باعث شده است، این گرایش در میان نویسندگان غیر غربی به وجود آید که از جهانی شدن به عنوان نسخه دیگری از غربی شدن یاد کنند. این دیدگاه با این اظهار نظر گیدنز که «جهانی شدن نتیجه مدرنیته و مدرنیته محصول غرب است» تقویت شده است (گیدنز، ۱۹۹۰). علیرغم این که وی جهانی شدن را غربی شدن نمی‌داند (نگاه کنید به تاملینسون). ما کاملاً برعکس، معتقدیم که محمل‌ها و شکل‌های متفاوتی از مدرنیته وجود داشته‌اند (رابرتسون، ۱۹۹۵، ترپورن، ۱۹۹۵).

بنابراین ما اصرار می‌ورزیم که جهانی شدن را نباید شکلی از غربی شدن به حساب آوریم و باید به تمدن‌ها و جوامع غیر غربی که به فراگرد کلی جهانی شدن کمک کرده‌اند، توجه بیش تری نشان دهیم. در واقع قلمرو و درجه نفوذ فرهنگی آنچه تمدن‌های غیر غربی به غلظت آن را تحت عنوان «غرب» می‌شناسند، در مراحل بسیار ابتدایی خود قرار دارد. جای تعجب است که روشنفکران غیر غربی از ادعان به نقش «غیر - غرب» در فراگرد چند صدساله جهانی شدن و ایجاد جهانی مدرن و فشرده شده، اکراه دارند.

جهانی شدن صرفاً به موضوع ساخت مربوط نمی‌شود، بلکه از آن مهم تر، به موضوع عاملیت نیز مربوط است. دیدگاه گیدنز که معتقد است جهانی شدن نتیجه مدرنیته است، در واقع آن دیدگاه کلی را که در به اصطلاح جهان سوم و دیگر مناطق غیر غربی جهان و نیز محافل سیاسی غرب یافت

می‌شود، کامل کرده است (با وجود آن که گیدنز در دهه‌های اخیر بخش عمده‌ای از کار خود را به موضوع عاملیت اختصاص داده است).

بر اساس این دیدگاه کلی، غرب از «موقعیت هژمون» در جهان بهره‌مند است. پس در یک معنا، این به نفع گروه‌های ستمدیده است که غرب را بسیار سلطه‌گر معرفی کنند و جهانی شدن را شکلی از غربی شدن، امپریالیسم یا استعمار جدید

**ما اصرار می‌ورزیم که جهانی شدن را نباید شکلی از غربی شدن به حساب آوریم و باید به تمدن‌ها و جوامع غیر غربی که به فراگرد کلی جهانی شدن کمک کرده‌اند، توجه بیش تری نشان دهیم**

پیداوند. از این منظر، بسیاری از جوامع غیر غربی قربانیان بدون عاملیت محسوب می‌شوند و جهانی شدن صرفاً نماد تحقیرآمیز همه چیزهایی است که ادعا می‌شود، این جوامع را آلوده یا متلاشی می‌کنند.

ترکیب نظریه گیدنز و دیدگاه طرفدار گروه‌های ستمدیده (Subaltern Pers Pective) به

لحاظ تجربی بسیار گمراه کننده است. این دو، تصویری از جهان (رابرتسون، ۱۹۹۲) به دست می‌دهند که اساس آن لایه بندی جهان به عناصر فعال، مسلط و نسبتاً منفعل است. این تصویر منکر نقش مثبت و سازنده عناصر تحت سلطه در فرآیند جهانی شدن است. این بدان معناست که

بحث جهانی شدن در مرکز اعتراضات مردم جهان نسبت به روندهایی قرار می‌گیرد که مورد تنفر خود آنان و یا رهبران سیاسی و روشنفکری آنان است. به بیان دیگر، جهانی شدن به سرعت در حال تبدیل به سپر بلای طیف وسیعی از مشکلات بوم شناختی، اقتصادی، روان شناختی، پزشکی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. در این معنای خاص است که جهانی شدن در معرض خطر تبدیل شدن به یک شعار و نه به



عنوان یک مفهوم جدی، در علوم اجتماعی قرار می‌گیرد.

بنابراین جهانی شدن به عنوان یک شعار، نماد نفوذ جوامع سازمان یافته به درون سایر جوامع مشابه است. این دیدگاه، بر این فرض غیر واقعی استوار است که ملت‌ها در داخل خود، یکدست و همگون هستند و این امر یک پدیده طبیعی است؛ در حالی که یکدستی و همگونی ملت‌ها تنها به مدت ۲۵۰ سال ویژگی اصلی جهان بوده است. (مک نیل، ۱۹۸۶). از سوی دیگر، اگر با این گزاره ساده شروع کنیم که جهانی شدن به معنای تبدیل کل جهان به یک «مکان واحد» است (مکانی که در آن یک موجودیت جمعی و نه الزاماً همبسته شکل می‌گیرد)، مجاب

خواهیم شد که پویایی واقعی و سابقه دار این فراگرد تکوینی را در نظر بگیریم. این بدان معناست، که ما باید نقش همه عوامل بالقوه و بالفعل را در شکل دهی به آنچه نظام جهانی، جامعه جهانی یا عرصه جهانی خوانده شده است، مورد توجه قرار بدهیم. هدف ما در این جا بررسی مناسب ترین مفهوم برای توصیف جهان نیست. بر عکس، ما می‌خواهیم بدانیم در مورد جهانی شدن به چه شکل سخن می‌گویند.

حتی اگر جهانی شدن را از گفتمان دانشگاهی حذف کنیم، سؤالات مربوط به افزایش گستره فراگردهای فراملی، بحث‌های جهانی در خصوص حقوق بشر، مسائل مربوط به بوم‌شناسی جهانی، اقتصاد جهانی و بسیاری مسائل دیگر مربوط به فشرده کردن جهان، همچنان پیش روی ما خواهد بود. به عبارت دیگر، کنار گذاشتن مفهوم (یا شعار) جهانی شدن، همچنان ما را با مسائل اجتناب ناپذیری مواجه می‌سازد که اهمیتشان بیش از اهمیت آن‌ها در سطح دانشگاهی است.

### گفتمان‌های جهانی شدن

حداقل چهار نوع گفتمان جهانی شدن که به لحاظ تجربی همپوشانی دارند وجود دارد:

نخست، خوشه‌هایی از گفتمان‌های منطقه‌ای یا تمدنی شامل آسیای شرقی و جنوب آسیا، اروپای شرقی و غربی، آمریکای لاتین و مانند آن. حتی در میان این‌ها نیز تنوع زیادی یافت می‌شود.

دوم، گفتمان‌های رشته‌های علمی مانند اقتصاد و مطالعات بازرگانی، مطالعات فرهنگی، مطالعات رسانه‌ای و ارتباطی، علوم سیاسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و موارد دیگر. در این جا نیز گونه‌های بین رشته‌ای یافت می‌شوند.

سوم، گفتمان‌های ایدئولوژیک در مورد

جهانی شدن. ما برای سادگی کار، گفتمان‌های چپ و راست را مطرح می‌کنیم و تأکید می‌ورزیم که هم گفتمان طرفدار وهم گفتمان مخالف جهانی شدن، در جناح راست و چپ ایدئولوژیک وجود دارند.

چهارم، گفتمان‌های جابه‌جا شونده زنانه و مردانه که در جای مناسب بیش‌تر در مورد آن‌ها سخن خواهیم گفت.

۱. در گفتمان‌های منطقه‌ای یا تمدنی گفتمان‌هایی قرار می‌گیرند که مفهوم جهانی شدن را به طور مستقیم مورد تأکید قرار نمی‌دهند. برای مثال در سال‌های اخیر، بحث‌های زیادی در مورد مسأله علوم اجتماعی بومی در آفریقا، آسیای جنوب شرقی و جاهای دیگر درگرفته است. عجیب آن‌که این کار عمدتاً به منظور تقویت راه‌های بومی و بدیل پرداختن به جامعه‌شناسی از یک دیدگاه خاص تمدنی و نیز راهی برای تزریق این دیدگاه‌ها به درون گفتمان جهانی علوم اجتماعی و خلق مقاومت «محلی» در برابر تلاش سلطه جویانه برای ایجاد و حفظ یک گفتمان جهان شمول از نوع غربی یا آمریکایی بوده است.

در جای دیگری گفته‌ام (رابرتسون، ۱۹۹۲) که گفتمان بومی سازی در واقع یکی از جنبه‌های اصلی جهانی شدن است. در این جا قصد تکرار بحشم را ندارم، با این حال شایان ذکر است که گفتمان بومی سازی، به طور واضح یک گفتمان جهانی است. در دهه ۱۹۸۰ سازمان ملل به تدریج به مسأله مردم بومی شکل رسمی داد. این امر تا حدود زیادی سبب افزایش دغدغه جهانی و بین‌المللی در خصوص مشکلات و محرومیت‌های مردم بی کشور و بومی و تشکیل سازمان‌های فراملی برای افراد بومی شد.

البته در میان مناطق عدم پیوستگی وجود دارد. مثال مناسب در این خصوص، فاصله گرفتن فرانسه از دیگر گرایش‌های ملی در

اروپای غربی است. در میان روشنفکران و سیاستمداران فرانسوی، یک وسواس در مورد استفاده از واژه جهانی شدن به وجود آمده است که بر طبق آن «آنگلو امریکن» و یا «آنگلوساکسون» خطر بزرگی برای یکپارچگی جامعه، فرهنگ و زبان، به ویژه برای فرانسه و نیز به طور عام در مورد سایر جوامع، تلقی شده است. روشنفکران معاصر فرانسه، از این طریق خود را به طور کامل از بحث روشنفکری در خصوص جهانی شدن کنار کشیده‌اند، در حالی که در این بحث، بزرگ‌ترین روشنفکران فرانسه از جمله امیل دورکهایم نقش زیادی داشته‌اند. پیش‌تر از آن، آگوست کنت و به ویژه سن سیمون نیز در نوشته‌هایشان، نظرات خود را در مورد جهانی شدن ابراز داشته‌اند (رابرتسون، ۱۹۹۳).

ضد جهان گرایی روشنفکران فرانسوی را به طور دقیق‌تر می‌توان یک پروژه فرانسوی برای جهانی شدن نامید که بدیل شکل واقعی و کنونی جهانی شدن محسوب می‌شود. در واقع، بعضی از دشمنی‌های منطقه‌ای با جهانی شدن را می‌توان اساس تشکیل دهنده پروژه‌های بدیل جهانی شدن دانست. بنابراین مخالفت با جهانی شدن مطرح نیست، بلکه موضوع، مخالفت با شکل خاصی از جهانی شدن است. به دلیل این نوع نگاه به موضوع باید بین فراگرد کلی جهانی شدن و پروژه‌های طراحی شده برای جهانی

شدن، تمایزی تحلیلی قایل شویم؛ گرچه کاربرد تجربی این تمایز آسان نیست. مثال دیگری از گستگی منطقه‌ای، جنوب شرقی آسیاست؛ جایی که اهمیت و معنای جهانی شدن در منطقه مثلث طلایی (متشکل از تایلند، لائوس و برمه) از کشوری به کشور دیگر فرق می‌کند. سوواجی چانتانوم دریافته است که در تایلند گفتمان جهانی شدن بیش از دیگر جاها پرورده شده است و عمدتاً رویکرد اقتصادی یا سیاسی-اقتصادی به جهان شدن در آنجا غلبه داشته است. چنان‌که انتظار می‌رود، این رویکرد عمدتاً در میان نخبگان تجاری و هم‌تایان دانشگاهی آنان وجود دارد.

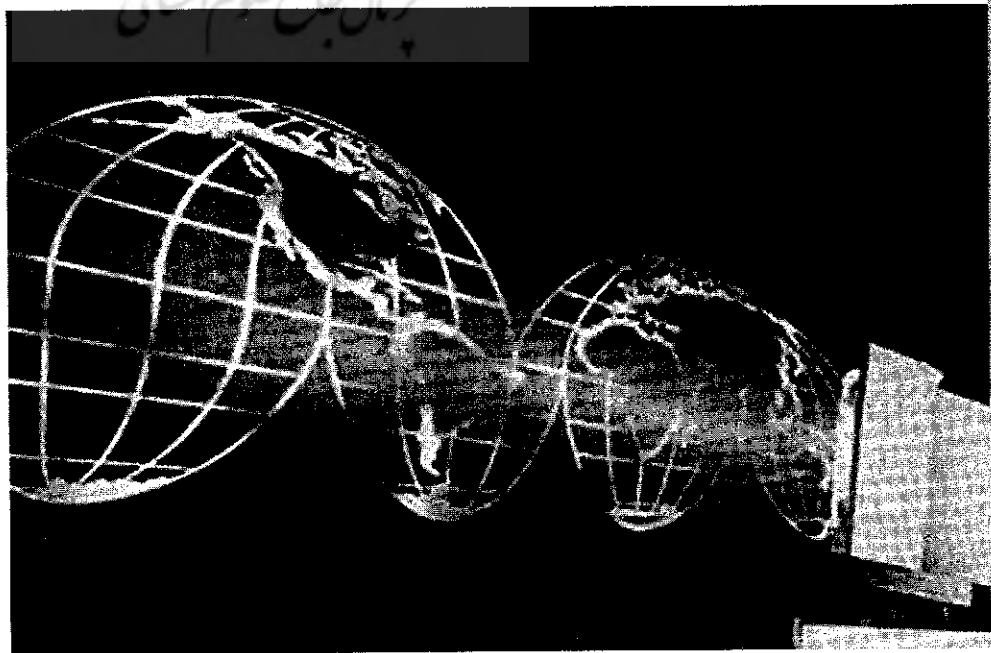
«دفتر ادبیات سلطنتی» در تایلند یک ترجمه صحیح و رسمی برای واژه جهانی شدن ارائه کرده است تا معنای آن را تثبیت کند. ترجمه رسمی این واژه «لوگاپواتانا» است که واژه‌های جهان و گسترش، و دستیابی و غلبه را به زبان تایلندی در خود دارد. کسانی که به معنای اقتصادی جهانی شدن اعتقاد دارند، این معنای رسمی را به سادگی نمی‌پذیرند. به گفته چانتانوم، این واژه به معنای «بسط جهان، گسترش در اکناف جهان و تغییر و تأثیر گذاری بر تمام جهان است». واژه لوگانواترا که در واژه‌نامه

«سلطنتی تایلند قبل از سال ۱۹۹۴ وجود داشت، از سوی تایلندی‌هایی که جهانی شدن را عمدتاً از منظر اقتصادی می‌نگرند، ترجیح داده می‌شود. لوگانواترا به طور کلی به معنای «تبعیت از جهان» است.

چانتانوم دریافته است که بر خلاف معنای جهانی شدن در تایلند، در کشور لائوس گفتمان عمومی جهانی شدن چندان چشمگیر نیست؛ گرچه در میان نخبگان تجاری و دولتی پایتخت، از اصطلاح «وین تیان» به طور گسترده استفاده می‌شود. در میان این نخبگان بیش‌ترین گوناگونی بین کسانی دیده می‌شود که جهانی شدن را شکل تازه استعمار می‌دانند و نیز کسانی که جهانی شدن را چالش اقتصادی اجتناب ناپذیری برای جامعه لائوس به حساب می‌آورند. بالاخره آن‌که در میانمار، گفتمان جهانی شدن به هیچ وجه برجسته نیست و هیچ ترجمه رسمی برای واژه جهانی شدن وجود ندارد. در واقع در میانمار، صفت «جهانی» به ندرت درک می‌شود و استفاده از آن متصور نیست.

در بخش دیگری از جهان، یعنی کشورهای اروپای مرکزی و شرقی که به تازگی استقلال یافته‌اند، احساسات ضد جهانی شدن بسیار قوی است. زیرا این فرض غلط وجود دارد که جهانی شدن به معنای سلطه فرهنگ غرب و یا از دست دادن حاکمیت (که به درجاتی برای همه کشورها اتفاق می‌افتد) از طریق رشد سریع اقتصاد بازار جهانی و دیگر ابعاد جهانی شدن است.

در آمریکای لاتین نیز به همین شکل از جهانی شدن عمدتاً بر داشت اقتصادی می‌شود. این برداشت ظاهراً نتیجه شور و اشتیاق نسبت به ایده جهانی شدن است که در محافل تجاری و بین اقتصاددانان یافت می‌شود. این نوع استنباط را مارکیست‌ها





وقتی از جهانی شدن سخن می‌گوییم، منظور جهانی شدن اقتصادی است (نگاه کنید به هیرست و تامپسون، ۱۹۹۶).

در طول ۲۰ سال گذشته، بعضی جامعه‌شناسان مکاتب نظام‌های جهانی، از منظری کاملاً متفاوت سابقه طولانی شکل‌دهی نظام جهانی مدرن را از بعد ویژه تاریخ اقتصاد مطالعه کرده‌اند. بنابراین حتی درون جامعه‌شناسی نیز (گرچه نظریه نظام جهانی منحصرأ توسط جامعه‌شناسان مطرح و ترویج نشده است)، مفهوم اقتصادی جهانی شدن را می‌توان یافت.<sup>۲</sup> باید خاطر نشان کرد که نظریه پردازان نظام جهانی و پژوهشگران تجربی در حد انتظار به مفهوم جهانی شدن علاقه نشان نداده‌اند.

ما قصد نداریم در این مقاله ویژگی‌های طیف کامل گفتمان‌های رشته‌ای جهانی شدن را بیان کنیم، ولی لازم است، مفهوم جهانی شدن را که به ویژه از سوی پژوهشگران مطالعات ارتباطات و رسانه مطرح می‌شود در این جا ذکر کنیم؛ زیرا مفهوم تبدیل دنیا به دهکده جهانی در دهه ۱۹۶۰ در نوشته‌های مارشال مک لوهان با توجه به روندهای رسانه‌ای مطرح شد. گرچه این فرض که همه محققان رشته ارتباطات و مطالعات رسانه‌ای با مک لوهان هم عقیده‌اند، ما را به بیراهه می‌برد، اما تصور دهکده جهانی تأثیر زیادی داشت؛ به طوری که از محدوده این حوزه دانشگاهی بسیار فراتر رفته است.

این مفهوم که کل جهان را رسانه‌های جهانی تعریف می‌کنند و شکل می‌دهند (از جمله رسانه‌های الکترونیکی جدید مانند دوربین‌گار، اینترنت و پست الکترونیکی) همچنان بسیار قوی است. البته مک لوهان کانادایی بود، ولی به نظر

و نوما رکسیست‌ها هم دارند، گرچه گروه دوم به جهانی شدن اقتصادی سرمایه‌داری دلبستگی ندارند (بانی، ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵). در حال حاضر در مجلات، روزنامه‌ها، متون مذهبی و دانشگاهی برزیل بحث‌های فراوانی در خصوص جهانی شدن وجود دارد، در واقع، این اصطلاح، سخن روز است و عمدتاً با واژه‌های اقتصادی به آن می‌پردازند. نتیجه آن که گفت و گوی قابل ملاحظه‌ای در خصوص هویت برزیل در برابر تغییرات اقتصاد جهانی جریان دارد.

۲. در گفتمان‌های رشته‌ای [دانشگاهی] جهانی شدن، گرایش به تقلیل فراگرد جهانی شدن به حوزه خود ارجاعی همان رشته وجود دارد. بارزترین مثال از این دست را می‌توان در گفتمان اقتصادی جهانی شدن که روز به روز برجسته‌تر می‌شود، یافت. در این مورد، جهانی شدن به عنوان یک فراگرد، تنها از چشم انداز اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد و تأکید خاصی بر رشد و تبلور اقتصاد جهانی (سرمایه‌داری) و تا حدودی نیز رشد سریع نهادی اقتصادی جهانی دارد. در گفتمان مطالعات تجاری که از موضوع قبلی بسیار متفاوت است، بیش‌تر به تمایز اجتماعی - فرهنگی بازارهای خاص توجه می‌شود (در واقع ایجاد بازارهای خاص از گروه‌های مصرف‌کنندگان؛ رابرتسون، ۱۹۹۵).

با این حال با توجه به سلطه جهانی اقتصاد و اقتصاد دانان در عرصه ملی، بین‌المللی و فراملی (روندی که در همه مناطق جهان یافت می‌شود)، تعجب آور نیست که گفتمان جهانی شدن اقتصاد، بسیار فراگیر است؛ تا حدی که حتی متخصصان سایر رشته‌ها، اغلب موضع اقتصادی را قطعی می‌دانند. حتی بعضی جامعه‌شناسان نیز (به ویژه در ایالات متحده آمریکا) این را بدیهی می‌دانند که

ما در بعضی بخش‌های جهان، وی را از عوامل امپریالیسم فرهنگی آمریکا می‌دانند. در هر صورت شایان ذکر است، سخن مک لوهان در مورد دهکده جهانی، با اعتقاد وی به مذهب کاتولیک پیوند خورده بود و در مراحل خاص از تاریخ، کلیسای کاتولیک رم طرح جهانی شدن این مذهب را در اولویت دستور کار خود داشت.

۳. گفتمان‌های ایدئولوژیک با گفتمان‌های منطقه‌ای و رشته‌ای فوق در هم آمیخته‌اند. این گفتمان‌ها هم در اردوگاه چپ و هم در اردوگاه راست در شکل‌های ضد جهانی شدن و طرفدار جهانی شدن ظاهر شده‌اند. بنابراین در نظریه نظام‌های جهانی، این دیدگاه غالب را می‌توان یافت که از ساخت جامعه مدرن و سرمایه‌داری، به عنوان پیش‌درآمد لازم برای گذار به سوسیالیسم جهانی استقبال می‌کند. در عین حال، اغلب از چپ شنیده می‌شود که جهانی شدن جنبش‌های آزادی بخش «محلی» را فلج می‌کند و این که، جهانی شدن موفقیت شرکت‌های چند ملیتی (یا فراملیتی) و سازمان‌های جهانی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی را نشان می‌دهد که ابتکارها و آزادی محلی را سرکوب می‌کنند. در این جادغدغه‌های بوم‌شناختی، را نیز اغلب می‌توان یافت.

در اردوگاه راست نیز این گوناگونی دیده می‌شود. بعضی از راست‌ها (از جمله محافظه‌کاران مسیحی در آمریکا یا ملی‌گرایان قدرتمند در بخش‌های دیگر جهان) مشتاقند،



به «نظم نوین جهانی» چهره‌آهریمنی بدهند و آن را مؤثرترین راه برای ابراز نمادین پدیده‌ای می‌دانند که دیگران آن را جهانی شدن می‌خوانند. در این جا نیز دوباره این عقیده را می‌یابیم که «محلی» (که چنان که پیش‌تر گفتیم، در واقع دربرگیرنده ملی هم هست)، تحت الشعاع جهانی قرار گرفته است. ولی از سوی دیگر، این استدلال را در راست ایندولوژیک می‌یابیم که جهانی شدن متضمن آزادی سرمایه داری از ظرف ملی تاریخی خود است و همچنین نیروی برای موفقیت اقتصادی «جوامع خاص سرمایه داری» و «سرمایه داری در کل» محسوب می‌شود. در این جا می‌توان مخلوط قابل توجهی از همگرایی و واگرایی از جهانی نگری را که ده‌ها سال هدف بسیاری از مارکسیست‌ها بوده است، مشاهده کرد.

۴. تفاوت‌های جنسیتی نیز در گفتمان عمومی در خصوص کل جهان وجود دارد (رابرتسون، ۱۹۹۲). در حالی که گرایشی بسیار قوی در بعضی محافل فمینیستی برای ترجیح محلی و نشان دادن گفتمان‌های جهانی شدن به عنوان یک دل‌مشغولی مردانه وجود داشته است، اینک به نظر می‌رسد که این وضع در حال تغییر است. زنان دانشگاهی و روشنفکر به طور فزاینده‌ای نگاه زنانه به شرایط جهانی را مطلوب و در واقع ضروری می‌دانند. بدون شک این امر تا حدودی به دلیل افزایش مشارکت زنان در سازمان‌های فراملی و رشد جنبش زنان در سطح جهانی بوده است. زنان فعال به طور روز افزون به این باور دست می‌یابند که موقعیت زنان یک مسأله جهانی است. این بدان معناست که زنان فعال و دانشگاهی بسیاری از نقاط جهان آگاهی بیش‌تری از خود جهان به دست آورده‌اند و نیز به این معناست که ادامه تأکید بر محلی ماندن، به شدت قدرت و نفوذ زنان را کاهش می‌دهد.

گفتمان فمینیستی جهانی شدن، بیش‌تر متوجه جنبه‌ای است که می‌توان آن را بعد با همستانی جهانی و جهانی شدن دانست (رابرتسون، ۱۹۹۲). به طور خاص‌تر، این گفتمان گرایش مردان برای در نظر گرفتن شرایط جهانی را صرفاً از منظر اقتصادی و یا «سیاست جهانی» می‌داند. در مجموع به نظر می‌رسد که زنان علاقه‌مند به جهانی شدن، گرایش بیش‌تری دارند که جهان را یک با همستان بدانند. این امر به ویژه با توجه به دغدغه‌های آنان در مورد مسائل زیست محیطی و بوم‌شناختی، مشهود است. بر اساس دروس دانشگاهی ما در خصوص مسائل جهانی، این امر واضح است که گفتمان‌های مردانه و زنانه با همدیگر تفاوت دارند. این مشاهدات عمدتاً (ولی یقیناً نه فقط) بر تجربیات آموزشی در نیسکره غربی استوارند.

به نظر می‌رسد که مشاهدات ما شبیه موارد مشابهی است که در خصوص جوامع غیر غربی به ما گزارش شده است. (در این جا باز هم باید به کار چاتانوم در آسیای جنوب شرقی اشاره کرد که بر اساس آن زنان و به ویژه زنان تایلندی در مقایسه با مردان از منظری کلی‌تر و کم‌تر اقتصادی به جهان می‌نگرند.

### نتیجه

ما در این جا فقط تعداد اندکی از گفتمان‌های جهانی شدن را مطرح کرده‌ایم. باید تأکید کنیم که ما بحث جهانی شدن را ویژگی اصلی نظریه‌پردازی کلی در مورد جهانی شدن می‌دانیم. ما در استدلال خود برای نشان دادن این که انواع گوناگونی از گفتمان‌های جهانی شدن وجود دارد، صرفاً به ذکر تعداد دیدگاه بسنده نمی‌کنیم. اتخاذ موضع دوم، به معنای تأیید موضع «فوق» - پسامردن» در خصوص شرایط جهانی است. این که صرفاً بگوییم، قیل و قال‌های

جهانی زیادی داریم و جهان را «برج بابل» در نظر بگیریم و هیچ تلاشی برای تحلیل یا تفسیر آن نکنیم، در واقع برخورد «روایت‌های کوچک» را در ارتباط با کل جهان تحسین کرده‌ایم و این به لحاظ جامعه‌شناختی غیر مسؤولانه است.

بر عکس، ما می‌توانیم باید کالبدشکافی گفتمان‌های جهانی شدن را در پروژه رسیدن به نظریه‌ای معنادار، به لحاظ تجربی و تاریخی، درباره جهانی شدن وارد کنیم. به علاوه، چنین نظریه‌ای انتقادی است، زیرا نشان می‌دهد، چه تعداد از پیش‌فرض‌های ما در خصوص دنیای مدرن و تاریخ آن را می‌توان مورد تجدید نظر قرار داد. به علاوه چنین نظریه‌ای گفتمان‌های تک‌بعدی جهانی شدن را که دید ما را در خصوص دنیای اواخر قرن بیستم محدود می‌کنند و عواقب شومی برای «جامعه جهانی کنونی» دارند تضعیف می‌کند (رابرتسون، ۱۹۹۶).

پس این مقاله تلاشی موقت برای شناخت و ارائه مهم‌ترین شکل‌های گفتمان جهانی شدن است. همچنین امیدواریم که نشان داده باشیم درک این گفتمان‌ها و سایر گفتمان‌ها می‌تواند تحلیل کلی و درک ما را از عصر جهانی شدن (آلبرو، ۱۹۹۷) که اینک در آن زندگی می‌کنیم، بهبود بخشد.

### زیر نویس:

1. Globalization of globalization
2. Internationalization
3. Locality

۴. در میان نوشته‌های اخیر والراشتاین، نگاه کنیبه والراشتاین (۱۹۹۱a و ۱۹۹۱b).

### منبع:

این مقاله ترجمه‌ای است از:

Robertson, Roland and Khondker, habih Haque (1998) Discourses of Globalization: Preliminary considerations, international sociology, March 1998, Vo.13(1), PP.25 - 40.